

محمدعلی ابراهیمی انارکی (کویر)

زندگینامه :

محمدعلی ابراهیمی انارکی، مدرس، ادیب، فرهنگ نویس، کویرشناس و شاعر ایرانی متخلص به «کویر» در آبان سال 1323 در انارک از توابع نایین به دنیا آمد.

او دبستان را در انارک و دبیرستان های عنصری انارک و طبای شهر نایین گذراند و لیسانس خودش را در رشته زبان و ادبیات انگلیسی در اصفهان گرفت. در سال 1341 در آموزش و پرورش استخدام شد. تدریس را در دبیرستان های انارک شروع کرد و بعد از آن به اصفهان منتقل شد. او سرودن شعر را به دو زبان فارسی و انارکی از جوانی شروع کرد. سروده های انارکی او بعدازظهر جمعه های تابستان 1341 از برنامه نغمه ها و ترانه های محلی از رادیو ایران پخش می شد.

در سال 1348 اشعار محلی او شنبه شب ها از برنامه سرود زنده رود از رادیو اصفهان پخش می شد.

لحظه لحظه ی فیلم مستند زندگی پیرزن دهقان ساکن کویر به نام شهربانو، تاسیس موزه مردم شناسی انارک ، برگزاری همایش گویش های محلی در 31 اردیبهشت 1384 در انارک همه ی نمادها و سمبل های در آستانه ی فراموشی کویر، شاهد تلاش و تکاپوی مثال زدنی این مرد است.

در تار و پود نارسینه هر اثری از فرهنگ و هنر، تداعی گر اراده پولادین و گام های استوار این مرد است.

محمد علی ابراهیمی انارکی چندان تمایل و نیازی به دیده شدن ندارد.

ولی آیا فرهنگ در آستانه ی اضمحلال کویر، بدون تلاش مردانی این چنین بر چهره ی همیشه صبورش زنگار فراموشی نخواهد نشست؟
آیا غبار کهنگی و بی رمقی برازنده ی قامتی چنین استوار است؟
ما اهالی کویر برای دیده شدن و مانا بودن سخت محتاج ابراهیمی ها هستیم.

او فریاد رسای لب های پر عطش و چهره های خسته از پرتو فشانی های

نه چندان مهربان آفتاب کویر است.
"عطش سرخ آفتاب کویر" با وجود چشمه هایی گوارا و شیرین از
آبخوری فرهنگی فرو خواهد نشست.

آثار و تالیفات :

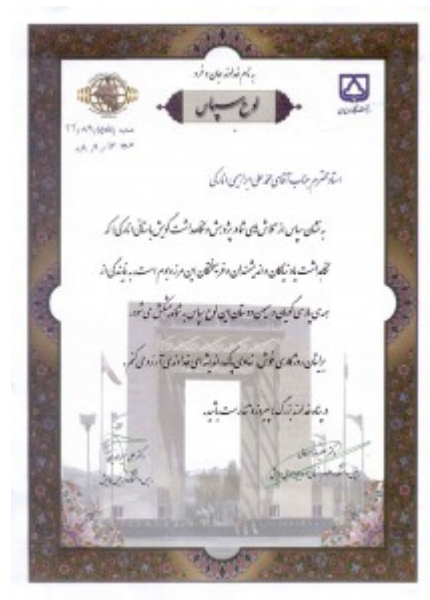
- ۱- ای نارسینه (narossine) (اشعار گویشی)، نشر نقش جهان، چاپ
اول، ۱۳۷۸
- ۲- شعر کویر (مجموعه اشعار فارسی)، نشر گلافشان، چاپ اول، ۱۳۸۱
- ۳- انارک (آثار همایش گویش شناسی)، نشر گلستان ادب، چاپ اول،
۱۳۸۵
- ۴- مدرسه ی فرخی، نشر گلستان ادب، چاپ اول، ۱۳۸۵
- ۵- فرهنگ کویر (واژه نامه ی انارکی)، نشر گلستان ادب، چاپ اول،
۱۳۸۷
- ۶- پژوهشی در انساب انارکی ها (جلد اول)، چاپ اول، ۱۳۹۰
- ۷- گله لودری، داستان
- ۸- انارک (از دیدگاه تاریخی، جغرافیایی و اجتماعی)، نشر رنگینه،
چاپ اول، ۱۳۸۳ و ویرایش دوم ۱۳۹۰
- ۹- من دوستدار شهر قشنگ انارکم، شعر
- ۱۰- ای نارسینه از کییات ایواجی، شعر محلی با خط نستعلیق
- ۱۱- گزیده اشعار طرب انارکی "مجدالاشراف"، ۱۳۸۹

آثار چاپ نشده □

- ۱- اینجا خلک است
- ۲- جلد دوم پژوهشی در انساب انارکیها
- ۳- ساریبان

فعالیت های فرهنگی:

- ۱ (تاسیس کتابخانه عمومی انارک در مکانی محقر در سال ۱۳۴۷ و
گذراندن دوره کتابداری در تهران
- ۲ (تاسیس موزه مردم شناسی کویر انارک در سال ۱۳۸۴
- ۳ (برگزاری همایش باشکوه گویش های محلی در انارک در سال ۱۳۸۵
- ۴ (برگزاری همایش مدرسه فرخی در سال ۱۳۸۵
- ۵ (تاسیس فرهنگسرای طاهری انارک در سال



از آثار او است:

«ای نارُسینه» نوروز انارک تماشائی است. ازدحام جمعیت و کثرت اتومبیل ها چهره شهر را دگرگون می سازد. انارکی ها و انارکی زاده ها از گوشه و کنار مملکت بزای دیدن زادگاه خود و نیاکان به اینجا روی می آورند. خویشاوندان سببی و نسبی همه زیر یک سقف، نوروز را پاس می دارند.

آنچه در این میان رنگ غربت گرفته است نوع گفتار مردم است که بومی نیست و اگر هست اندک است و از زبان سالمندان شنیده می شود. گویش محلی شیرین و دلاویز انارکی که قواعد محکمی نیز دارد، با کمال تأسف در حال رنگ باختن است. بیشتر انارکی های شهرنشین ما آنگاه که یاد نارُسینه می کنند زبان مادری را از یاد می برند و فرزندان آنها که نیاموخته اند، بیگانه با آن، تنها به دهان گوینده چشم می دوزند.

آیا تاکنون به این نکته اندیشیده اید که اگر گویش از میان برود از فرهنگ چه می ماند؟ پاسدار این میراث کهن جز ما چه کسی است؟ صادقانه بگویم ما در این زمینه اهمال ورزیده ایم و گویش را به فرزندانمان تعلیم نداده ایم تا فرزندانمان تعلیم نگیرند، مشکل در همین جاست.

به سراغ «ای نارُسینه» می روم. کتابی که یکی از فرهنگیان انارک در سال 1387 منتشر ساخته است. کتاب محتوی اشعار محلی انارکی است که به گفته ی خود از این قالب برای احیای یک گویش رو به فنا استفاده کرده است. او قصه ای را به نظم درآورده است. قصه ای که تنها مربوط به زندگی او و ما نیست. بلکه قصه زندگی تمام مردان و زنان پاکدل و نیک اندیشی است که از بطن جامعه ی کوچک کویری این

مرز و بوم جوشیده اند و زبان و سنن خویش را به دیگران منتقل کرده اند.

داستان، داستان من و ما نیست. داستان زندگی سالخوردگان خمیده قامتی است که چین های صورت پرفروغشان با شکستگی دیوارهای خشتی در هم آمیخته و نشان از بودن و ماندن آبادی دارد. درود بر اینها که ماندند تا اصالت بماند. تا فعل ماندن همه چیز گویاتر صرف شود. و از این مانده ها یکی قهرمان قصه می شود. یکی که نام ویژه ای ندارد. شاید همنام مادر من یا مادر شما یا مادر دوست مشترکمان باشد. یکی که اجدادش زاییده این آب و خاک بوده و خود نیز در دامان همین خاک پرورش یافته است.

یکی قد علم می کند که هیچ یک از شهرهای مجاور را ندیده و دنیایش فراتر از دنیای پیرامون آبادی نیست. خدای را سپاس می گوید که مالک همه جاست و این همه جا را از "قبله" شروع می کند که کوهی است سمت قبله و با این انتخاب، روی به قبله نمودن و خاضعانه در مقابل معبود ایستادن را گوشزد می کند.

از نخلک می گوید، معدن سربی که نیش کلنگ کارگران در عمق چند صدمتری هرزمان با ضربه ی رحمت آفرین خود پیکر سنگی کوه را به لرزه می اندازد. از تلخی "تلخه"، شوری "شورابه" و ریگزار "علم" و "مشجری" می گوید و آنجا که پس از برشمردن یک یک آبادی ها، ذهنش فرو می ماند وسعت کلام را از آنچه که می بیند و می داند فراتر می برد و احاطه ی خداوند متعال بر مملکت هستی را، از غرب تا شرق و از شمال تا جنوب بر زبان می آورد.

از یایی گُ آفتاو اِتاوَه تا یایی گُ سِر وِ خاک اِساوَه

یکی قد علم می کند تا بعد از هشتاد و سه بهار از زندگی اش در عین پیری و دردمندی باز هم بر چهره ی روزگار لبخند بزند و گریستن گروهی را در غم کم و بیش روزگار به تمسخر بکشد.

هَر چند گُ پیر و دردمِندی از شوق وِ روزگار اِخندی

نوروز را ارج می نهد و مقدمات استقبال از آن را گرامی می دارد اما تأکیدش بر خانه ی دل تکاندن و غم از آن زدودن است.

یُرتی دل اِگر گُ دِر شوری افسوسی وِ یَشته ها اخوری

کهنگی خشت و شکاف های سقف اتاقش را که محلی مناسب برای لانه سازی زنبور شده است را خطرناک می داند.

ده یاش و دُنده سله داره خاک از بیغلُش وِ ریم اِواره

از بادگیر می گوید و قدرت خنک کنندگی اش در گرمای تابستان و نبودن پشه.

یک پشه تا صبح دی نانشه آسوده ای از هوجومی پشه

داستان حوض "حاج لطفی" را با بیانی عارفانه در باور شنونده می نشانند و هم آهنگی میان کلمات قصه را با ریزش قطرات اشک بر گونه ی چروکیده خود حفظ می کند.

ما مَکّه شویمنی هیچ گرتا ها یُمَنی هُو یمنی هیچ گرتا

او پیام آور نسلی است که گذشته را به آینده پیوند داده است. او در کنار نشستن بر پشت شتر، آرمیدن در صندلی هواپیما را نیز تجربه کرده است. آنچه او دیده نسل آینده نخواهد دید لذا به دنبال فرصتی است تا فشرده ی زندگی هشتاد و سه ساله اش را در قالب جملاتی پندآمیز به دیگران بازگو کند.

ای کَسَر و مَسَرّی ویلایت ای اهل دل و سری ویلایت
خُی هِم هَنیگیت و مالی هِم بیت دَسّی هِم و پا و بالی هِم
بیت

و سرانجام با بیان "خدا زیباست به او عشق بورزید" کلامش را در این منظومه به پایان می رساند.

پابندی نیما و دایی خُی بیت دلباخته ای خیدایی خُی بیت

شعر کویر دومین کتاب اوست که در بهار 1381 چاپ و منتشر شد. این کتاب که 232 صفحه دارد گزیده ای از اشعار فارسی شاعر را شامل رباعیات، غزلیات و مثنویات تا سال 1380 در برگرفته است. در شعر کویر بنا بر آنچه سید محمد نحوی در مقدمه آن نوشته است سادگی و همواری و پاکی و صداقت همانند زلالی چشمه ی دیانت و اعتقاد موج می زند که این همه را می توان از صفا و پاکی ذاتی وجود خود او دانست. از طرفی، قدرت توصیف و دورپردازی او و فضای روح نواز شعر او را بایستی از مختصات دید باز و گسترده ی او در طبیعت کویر دانست.

او در عین مهارت و شیفتگی که در سرودن شعر از خود نشان می دهد هیچ گونه ادعائی بر بلندی سخن خویش ندارد که صد البته این نیز یکی از ویژگی های انسان های آزادیست که خود را به خاطر هنر از دیگران ممتاز نمی دانند.

مضامین شعرش متنوع است تا خواننده را کسل نکند. گاه از بهار و گاه پائیز سخن می گوید. گاهی پیری و جوانی را موضوع شعر خود قرار می دهد و گاهی نیز غزل عاشقانه می سراید تا چاشنی شعرش باشد. اما

از مادر و محبت مادری نیز غافل نمی ماند و این وجود عزیز را با زیباترین کلام توصیف می کند.

با آنکه شش دهه از عمر را پشت سر گذاشته با همان شدت و علاقه و پشتکار جوانی به کار تدریس مشغول است و شعرش نیز بالطبع حال و هوای جوانی دارد. به زادگاهش عشق می ورزد و از هر فرصتی جهت معرفی آن به بهترین وجه استفاده می کند. منظومه ی زیر گواه این مطلب است.

ای زادگاه کوچک من در دل کویر
یاد محیط پاک و نشاط آورت به خیر
بر خشت های خام تو در سقف ضربی ات
بر تک درخت کوچک انجیر کوهی ات
بر سنگریزه های حیاطت که آفتاب
رنگ سفید چهره اشان را گرفته است
بر چرخ چاه و محور درهم شکسته اش
بر یُرت های خالی و درهای بسته اش
بر آسیاب دستی افتاده در غبار
بر مشک آب سایه ی تنها درخت نار
بر کاسه ی سفالی زیرش که مرغکان
روزی سه چهار مرتبه سیراب می شوند
بر بادگیر رو به شمالت که هر بهار
تنها دو چشمه آن باز می شود
بر پشت بام های گلینت که مهرماه
با توده های کاهگل اندود می شود
بر دانه های ریز سفیدی که روی خشت
هر روز وقت سرزدن آفتاب صبح
بر روی پله ی دم در دود می شود
از راه دور، بوسه ی مستانه می زنم.

منابع :

برگرفته از کتاب " ای نارسینه " نوشته محمدعلی ابراهیمی انارکی (کویر)

<http://www.anaraknews.com>

<http://zadhoosh.persianblog.ir>

<http://kavireanarak.blogfa.com>

